نه گلستان که روضهٔ ز بهشت — خاک و خاشاک او عبیر سرشت

با نهایش بهشت را درها — فیض ده قصرهاش کوثرها

نکته هایش نهفته در پرده — رشک حوران ناز پرورده

دلکش اشعار و بلند اشجار — از نم لطف تحتها الانهار

چند سطری خوانده می شد در آن اثنا چنان در خاطر آمد که تبرکا بانفاسه الشریفة و تتبعا لاشعاره اللطیفة ورقی چند بر آن اسلوب ساخته شود و جزوی چند بر آن منوال پرداخته گردد تا حاضران را دستانی باشد و غایبان را ارمغانی و چون این معنی بانجام رسید و این صورت باتمام انجامید

قطعه

باز گفتیم چه سازم زیور این نوعروس — تا بچشم خوبستگان انش فزاید زیب و زین

گفت درهای ثنای شهریار کامکار — نصرة الدنیا معز الدولة کهف الخافقین

اختر برج سعادت گوهر درج شرف — شمع بزم دودهٔ تیمور جان سلطان حسین

آسمان قدری که چون خورشید حال ذرات جهان — باشد از چشم عنایت دیدن او فرض عین

دین

دین دان در زمرهٔ چون کشد هر جا خلق — کم پسندد جود او بر زمرهٔ خود عار دین

اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره و ادام اولاده الکرام تحت ظلال ملکه و سلطانه و انام کافة الانام فی کنف عدله و احسانه

قطعه

گلستان گرچه سعدی کرد ازین پیش — بنام سعد بن زنگی تمامش

بهارستان من نام از کسی یافت — که شاید سعد بن زنگی غلامش

قطعه اخری

کنیزی کن برین بهارستان

تا ببینی درو گلستانها — وز لطایف بهر گلستانی

رسته گلها دمیده ریحانها — و ترتیب این بهارستان بر هشت

روضه اتفاق افتاده است هر روضهٔ بهشت آیین مشتمل بر رنگ دیگر از شقایق و بوی دیگر از ریاحین نه شقایقش را از پایمال باد خزان پژمردگی و نه ریاحینش را از دست برد بردی افسردگی

قطعه

شکفته لاله زادش در نواحی — دمیده مرغزارش بر جوانب

زشبنم لاله را خوی بر بناگوش

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)